

مطلب از آن سود جسته‌ام و ضمناً هم نوشته‌اند نمایش در زبان فارسی معادل درام است که چنین نیست. زیرا در کتاب فرهنگ معین آمده است که «نمایش، نمودن، نماییدن، نشان دادن، ارائه، جلوه، تئاتر، خیمه شب‌بازی و پرده بازی است.» [فرهنگ دکتر معین ج ۴ ص ۴۸۱۲] و در همان فرهنگ درباره درام آمده است «درام نمایشنامه و داستانی که موضوع آن غم‌انگیز باشد یا شاد، و دراماتیک منسوب به درام است» [فرهنگ معین ج ۲، ص ۱۵۰۰۲ - امیرکبیر، چ هفتم، ۱۳۶۴]. بنابراین برخلاف نظر آقای فتحعلی بیگی هیچ‌گاه نمایش معنی درام را نمی‌دهد چنانکه ما هرگز نمی‌توانیم مثلاً به جای نمایشگاه کتاب، درام‌گاه کتاب بنویسیم! یا به جای نمایشگاه صنایع دستی، درام‌گاه صنایع دستی را به کار ببریم! با این اوصاف ذکر نمایش‌های دراماتیک غم‌انگیز چه جای بحث و گفت‌وگویی دارد؟

در دنباله‌ی ایرادات فوق، ایشان مدعی شده‌اند که منابع و مأخذ ذکر شده کافی نیست و باید مطالب نقل شده از کتب دیگران در گیومه باشد تا اول و آخر آن مشخص باشد و به علاوه اینکه کتاب مأخذ در کجا چاپ شده باید ذکر شود. عین عبارت ایشان این است «... فی‌المثل به روایت تاریخ بخارا (ص ۲۱) معلوم نیست که این نقل قول از کجا شروع شد، و به کجا خاتمه یافته است و این تاریخ در چه زمانی به چاپ رسیده است یا اینکه بهرام بیضایی در کدام صفحه از کتاب نمایش در ایران به نقل از الکساندر مونگیت نقش‌های دیواری شهر سعیدی پنج کند را آورده است...» که باید به عرض ایشان برسد که در کتاب تعزیه در ایران مأخذ و منبع همه‌ی مدارک در زیرنویس‌ها قید شده است و هیچ نوشته‌ای یا نقلی نیست که ریشه‌ی آن نیامده باشد و این کتاب از این جهت با ذکر ۱۵۰ مأخذ چه در زیرنویس و چه در فهرست منابع دقیق‌ترین کتب است. از آن گذشته نقل قول در پژوهش ممکن است مستقیم باشد یا غیرمستقیم.

در مورد نقل قول‌های مستقیم باید رعایت گیومه و اول و آخر مطلب را کرد ولی در نقل قول

غیرمستقیم که گاه تلخیص مطلب یا عصاره‌ی مطلب یا فشرده‌ی مطالبی نقل می‌شود ذکر منبع کفایت می‌کند. در کتاب تعزیه در ایران این اصل علمی در سطر به سطر آن رعایت شده است. از آن گذشته توجه داشته باشید که گاه نوشته‌ها، زبیده‌ی اطلاعات ذهنی و حافظه‌ی نویسنده است که آنها را زمانی خوانده و بدان آگاهی یافته است. حال اگر به زعم کسی اشتباه است باید با دلیل، آن نوشته را رد کند و نه به ایراد کلی بپردازد و موضوع یا مطلب را به گونه‌ای غیرعالمانه تخطئه کند. آنچه هم در مورد مطالب صفحات ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ نوشته‌اند شامل همین پاسخ است.

اما در موردی که نوشته‌اند، اشاره به مطالعات حماسی مربوط به شعر و موسیقی است و جایش اینجا نیست، چون هنوز نامی از تعزیه به میان نیامده است که اگر توجه فرموده باشند اشاره به تعزیه در اینجا گذرا بوده است و فقط برای اینکه اصالت نقل قول حفظ شود ضمن نوشته، چون نام تعزیه هم آمده نقل شده است و بس و قصد دیگری نبوده است.

در دنباله مطالب نسبت به متن کتاب نوشته شده: «از ص ۳۳ تا ۵۳ نویسنده به ادوار تاریخی ایران و سلسله‌های دیلمیان تا قاجار اشاره می‌کند بدون آنکه معلوم شود از زمان دیلمیان تا دوران صفویه مراسم عزاداری امام حسین چه روندی را طی کرده و چگونه تکامل یافته به گونه‌ای که آثار و علائم آن در دوره صفویه مشهود بوده منجر گشته...»

این اظهار نظر نیز خود دلیل دیگری بر دقیق نخواندن مطالب و در نیافتن قصد و غرض مؤلف از آن بحث است، زیرا:

- از ص ۳۳ تا ۵۳ عناوین متعددی وجود دارند که معلوم نیست چرا همه را با یک چوب رانده‌اند. برای توضیح بیشتر از ص ۳۳ تا ۳۶ ریشه تاریخی مذهبی تعزیه به بحث کشیده شده و از ص ۳۶ تا ۵۳ وضع ایران از زمان دیلمیان تا آخر قاجار (نه دوران صفویه) یعنی در حقیقت دوران تکامل و انحطاط تعزیه، فقط از نظر تاریخی مورد بررسی قرار گرفته است و از همان صفحه ۳۶ تا

۴۶ عنوان وضع سیاسی ایران و از ص ۴۶ تا ۴۹ وضع اجتماعی ایران از لحاظ تاریخی مطرح گردیده که شاید آقای فتحعلی بیگی متوجه نشده‌اند که در طرح این مباحث غرض توضیح موقعیت سیاسی و اجتماعی ایران از زمان نضج و گسترش تا نزول و سقوط آن مورد نظر بوده است. در واقع با نوشتن این دو مطلب و بررسی تاریخ ایران در آن روزگار من خواسته‌ام خواننده را فقط با تاریخ آن ایام آشنا کنم و عنوان مطلب هم دلالت بر همین نکته دارد و بس و جای مطرح کردن تعزیه در فصل بعد از آنهاست. من با نوشتن دو موضوع بالا که آقای فتحعلی بیگی یا متوجه نشده یا از آن گذشته‌اند، خواسته‌ام بستر تاریخی دورانی که تعزیه در آن شکل گرفته و کمال یافته به خواننده بنمایانم و شرایط حاکم بر جامعه را بر خواننده روشن کنم و این را بفهمانم که چه اوضاع و احوالی موجب نضج و گسترش تعزیه در جامعه‌ی ایرانی بوده است. این امر از اصول اولیه تحقیقات اجتماعی است و در آن به ستم‌ها، خونریزی‌ها، بی‌پناهی‌های مردم، یورش بیگانگان و اجحافتی که به ملت می‌شده اشاره داشته‌ام که اتفاقاً نیز از بخش‌های مهم و حائز اهمیت کتاب می‌دانم، مسأله‌ای که کمتر پژوهشگری در این زمینه به آن توجه کرده یا نظر داشته است. ای کاش مطالب را دقیق‌تر خوانده و منصفانه‌تر نظر داده بودند. بنابراین جای بحث و گفت‌وگو درباره‌ی تعزیه به کلی در آنجا نبوده و به نحوی که در کتاب آمده در فصل بعد از ص ۴۹ تا ۵۳ موضوع تحولات و سیر تکامل تعزیه به صورتی مشخص و جداگانه نوشته شده است. از آن گذشته این موضوع ارتباطی به علائم عزاداری و غیره نداشته است.

در مورد جهانگردان و نوشته‌ها و دیده‌هایشان آقای فتحعلی بیگی باید این قدر آگاه باشند که در کتب تاریخی ما به هیچ‌وجه نامی از تعزیه و تعزیه‌خوانی جز به صورتی نادر مطرح نیست. من زمانی که اولین بار خواستم ببینم که تعزیه از کجا پدیدار شد، تنها چاره‌ی کار را مراجعه به سفرنامه‌های خارجی‌ان دیدم که این کار نخستین بار بود که به وسیله یک نویسنده‌ی ایرانی صورت

# نقدی بر نقد

○ صادق همایونی

آقای داود فتحعلی بیگی که سمتشان هم ایجاب تسلط ایشان بر پژوهش‌های آیینی دارد در کتاب ماه هنر، (شماره ۴۰-۳۹) ویژه هنر عامه (۱) نقدی مرقوم داشته‌اند بر کتاب «تعزیه در ایران» و بی‌دقتی‌ها و اشتباهات بین و گاه استنباطات نادرست مندرج در آن فرصتی به دست داد که مواردی را درباره‌ی آن نقد یادآوری کنم. ایشان پس از آغاز مقالی مختصر و محتاطانه و محافظه‌کارانه مرقوم داشته‌اند: «کتاب تعزیه در ایران از صادق همایونی تجدید چاپ شده‌ی کتابی است تحت عنوان تعزیه و تعزیه‌خوانی که به قول مؤلف (ص ۳۱۰) در سال ۱۳۵۳ شمسی به چاپ رسیده بود، تفاوت کتاب حاضر با آنچه در سال ۵۳ به چاپ رسید مطالبی است که به زعم وی باید به نوشته‌های قبلی افزوده می‌شد» که این اظهارنظر با واقعیت تطبیق نمی‌کند. زیرا دو چاپ جدید (۱۳۸۰) کتاب تعزیه در ایران در مقدمه‌ای چهار صفحه‌ای زیرعنوان نه حدیثی مکرر چنین آمده است «ضمن ابراز مراحمی که به وسیله صاحب نظران و دانشوران و به ویژه دوستداران فرهنگ ایران زمین و نیز آیین‌ها و نمایش‌های هنری - مذهبی نسبت به چاپ نخست تعزیه در ایران صورت گرفت یکی از صاحب نظران آگاه در نقدی مفصل و ملاحظت‌آمیز که بر کتاب نوشته بود اشارتی داشت بر کاستی‌هایی که ذکری از آن نرفته بود و در عین حال در همان مقال سخن از انبوهی و تراکم مطالب به میان آمده بود که خود انگیزه‌ای شد برای من در تجدید نظری اساسی... بنابراین در طی ده سالی که از انتشار نخستین چاپ آن می‌گذرد مستمراً در پی دگرگونی در فصل‌بندی عناوین و جابه‌جا کردن و افزودن یا اصلاح مندرجات آن بودم تا بدان حد که این تجدید نظر نه تنها از کمی‌ها بکاهد بلکه بر اعتبار کار بیفزاید. در مطالعات و بررسی‌ها تمام اندیشه‌ام متوجه آن بود که چاپ دوم [تعزیه در ایران] چنان مهم سامان پذیرد که در عین حال که

مطالب و بخش‌ها را شامل می‌شود، افزودن به آنها به نحوی صورت پذیرد که حد و مرز بخش‌ها را تغییر ندهد و خوانندگان چاپ نخستین را نیز قبول و پسند خاطر افتد...» [کتاب تعزیه در ایران، چاپ ۱۳۶۸، صص ۱۳ و ۱۴]

از طرف دیگر در ص ۱۱۰ همین کتاب در زیرعنوان تعزیه و نویسندگان و پژوهشگران ایران کلیه کتب و مقالاتی که در این زمینه از سوی ایرانیان نوشته شده معرفی و در ضمن آن چنین آمده است. «... از دیگر کوشش‌هایی که در زمینه‌ی تعیین ارزش‌ها و ارائه متون تعزیه صورت گرفته چاپ کتاب تعزیه و تعزیه‌خوانی اثر مؤلف این کتاب در سال ۱۳۵۳ ش [۱۹۷۴ - م] است که نخستین کتاب مستقل درباره تعزیه می‌باشد که شامل دو بخش است...» [ص ۳۱۰ کتاب تعزیه در ایران].

ایضاً آقای فتحعلی بیگی در نقد خود یادآور شده‌اند «کتاب حاضر با دو صفحه از تاریخ طبری ج هشتم شروع می‌شود [که متأسفانه آقای فتحعلی بیگی به اهمیت این کار که در بردارنده‌ی ماجرای تاریخی کربلاست که انگیزه پردازش اسطوره‌ی عاشورا بوده پی‌نبرده‌اند] و با خاطره‌ی آقای همایونی ادامه می‌یابد تا اینکه می‌رسد به بخش اول با عنوان تعزیه و تاریخ...» باتوجه به موارد بالا، اول به نظر می‌رسد که نویسنده‌ی محترم که خود مسوول نمایش‌های سنتی و آیینی کشورند، کتاب تعزیه در ایران چاپ اول را ندیده و نخوانده‌اند، زیرا چاپ فعلی، چاپ دوم آن است. دوم: معلوم می‌شود که چاپ دوم آن را هم که مورد نقد بوده با دقت ملاحظه نفرموده‌اند و از مقدمه‌ی تحت عنوان «نه حدیثی مکرر» نامی نبرده‌اند، زیرا اگر آن را خوانده و دیده بودند دقیقاً از قضیه‌ی چاپ اول این کتاب [۱۳۶۸] و تغییرات اساسی و افزوده‌ها و انگیزه‌ی این چاپ مطلع می‌شدند که توصیه می‌شود حتماً آن را ملاحظه فرمایند و آگاه شوند که این کتاب تجدید چاپ شده‌ی تعزیه و تعزیه‌خوانی که در سال ۱۳۵۳ منتشر شده نیست و تجدید چاپ شده‌ی تعزیه در

ایران است که در سال ۱۳۶۸ منتشر شده است. سوم: به هیچ وجه در ص ۳۱۰ کتاب تعزیه در ایران مطلبی نوشته نشده که حاکی از زعم مؤلف بر افزودن مطلبی به کتاب تعزیه و تعزیه‌خوانی چاپ ۱۳۵۳ باشد. نمی‌دانم چگونه ایشان آن را استنباط کرده و حتی به نقل عبارت پرداخته‌اند؟! چهارم: ندیدن کتابی که در سال ۱۳۶۸ در ۸۰۰ صفحه درباره‌ی تعزیه نوشته شده و در پژوهش‌های آیینی جایی به کمال یافته و فوق‌العاده مورد توجه و استقبال بوده از جناب ایشان بعید است.

نویسنده‌ی نقد در دنباله‌ی مطالب و مواردی که بدان اشاره شد درباره مطالب بخش اول کتاب که شامل ۱۵ موضوع است دو ایراد گرفته‌اند: یکی اینکه نوشته‌اند: «باتوجه به فهرست مطالب بخش اول و آنچه در صفحات بعدی این بخش آمده چنین مستفاد می‌شود که نویسنده در پاره‌ای از مطالب دچار تکرار و توارد و چند بارگویی شده است، چنان که در یک جا صحبت از تحولات و سیر تکامل تعزیه به میان آورده و در جای دیگر بحث، جلوه‌هایی از تکامل تعزیه را مطرح ساخته است و حال آن که می‌توانسته هر قسمت را با رعایت ایجاز در یک جا بیورد.»

در این مورد باید گفت که در نقد دقیق و علمی و معتبر حداقل نویسنده‌ی نقد باید آن را خوانده باشد و بعد اظهار نظر کند. از ایشان باید پرسید آیا با نگاه کردن به عنوان دو موضوع می‌توان نسبت به آن و متن آن قضاوت و داوری کرد؟ اگر هم به فرض محال آن را خوانده‌اند چرا نمونه‌هایی از تکرار و توارد را در نقد خود ذکر نفرموده‌اند؟ این حداقل کاری است که بر صحت ادعای خود می‌توانسته‌اند انجام دهند. از آن گذشته موضوعات این دو مبحث از هم جدا هستند، در یکی سیر تحولات و تکامل مطرح شده و در دیگری به ضرورت از اوج و حضيض آن سخن به میان آمده است.

ایراد دیگر ایشان نسبت به ترکیب «نمایش‌های دراماتیک» است که من در نوشتن

طرفه‌ی خود به مشترکات و مشابهات آنها اذعان دارند و هرکس تصاویر پرده و نحوه‌ی پرده‌خوانی و تعزیه‌خوانی و لباس‌های تعزیه‌خوانان و نحوه‌ی تعزیه‌خوانی را با لباس‌های مخصوص و رنگارنگ و حوادث و اتفاقات آن دیده باشد قضیه را در می‌یابد. در مورد تفاوت پرده‌داری و پرده‌خوانی که خود به کتاب تعزیه در ایران ارجاع داده‌اند که مأخذ آن فرهنگ دهخداست چنین آمده، که شمایل گردانی همان پرده‌داری و پرده‌خوانی است که هر دو را می‌توان بدان اطلاق کرد و مغایرتی هم با فرهنگ لغت و اصطلاحات جاری ندارد و ترکیب کلمات هم مغایرتی را نشان نمی‌دهد النهایه در بسیاری از نقاط آن را پرده‌خوانی می‌گویند.

ایراد دیگر ایشان مربوط است به بحث (ویژگی‌های تعزیه‌ی ایرانی) که مطالب را پذیرفته‌اند و حتی عناوین هم نقل کرده‌اند و باتوجه به مندرجات صفحات ۱۸۴ و ۲۱۹ نوشته‌اند «به غیر از زبان ویژه ۲۱۹ بقیه‌ی موارد از عناصر و عوامل سازنده تعزیه نیستند» و بعد اضافه کرده‌اند که «اگرچه مباحث مطرح شده در این بخش همچون قسمت‌های دیگر کتاب اغلب مفید و قابل توجه‌اند ولی از عدم تفکیک علمی در بحث ساختار نمایشی و مباحث محتوایی رنج می‌برند...»

اگر جناب ایشان به عنوان و موضوع مطلب توجه کرده بودند متوجه می‌شدند که آنچه در این مورد نوشته شده به عنوان «ویژگی‌های تعزیه» و زیر همین عنوان بوده است نه زیرعنوان عوامل سازنده که بحثی دیگر را شامل می‌شود. تفاوت است میان ویژگی‌های یک پدیده با عوامل سازنده‌ی آن. ویژگی شامل خصوصیات یک امر یا قضیه است و عوامل سازنده و پردازنده‌ی آن امری است جداگانه. بنابراین مباحثی چون ساختار نمایشی یا محتوایی در این مورد قابل طرح نیست و آنچه هم نوشته شده از عدم تفکیک علمی رنج

نمی‌برد، زیرا خصوصیات تعزیه را بیان می‌کند و موضوع ساختار یا محتوای تعزیه به هیچ وجه مطرح نبوده است! که این خود مقوله‌ای است جداگانه.

در مورد بخش سوم کتاب نوشته‌اند: «مجموعه‌ی چند مقاله‌ی کوتاه و بلند است تحت عنوان بررسی تعزیه‌ها که هر یک به تنهایی حاوی مطالبی است قابل توجه...» و بعد اضافه کرده‌اند «... بی آنکه از نظر ترتیب و توالی به هم مرتبط باشند...» و بعد خود نوشته‌اند: «...لیکن تمامی درباره‌ی تعزیه است» و بعد هم عناوین مطالب را ذکر کرده‌اند، که مرور عناوین نشان می‌دهد کلاً در بحث بررسی تعزیه‌ها مطرح است. این عناوین هرکدام اهمیت خاص خود را دارند و عنوان بررسی تعزیه‌ها هم برای همین امر به این بخش داده شده است. در این بخش تعزیه‌ها از زوایای گوناگون بررسی شده‌اند و بعضی از عناوین نیز برای اولین بار است که مطرح شده‌اند، نظیر «چگونگی تحول نثر به شعر دیالوگی صحنه» یا «مرثیه سرایی و تطور آن» یا «تنوع در مرثیه» یا «نوحه پدیده‌ای نو در مرثیه سرایی و شعر فارسی» که کوچک‌ترین اشاره‌ای به مضامین مذکور نکرده‌اند و از کنار همه بی‌تفاوت و بدون اظهارنظری گذشته‌اند. در مورد «آهنگ‌ها و نواهای نهفته در متن نسخه‌های تعزیه» نوشته‌اند «... با آنکه مؤلف در ابتدای مقاله (ص ۳۳۸) می‌نویسد از نکات قابل توجه و اهمیتی که در مورد موسیقی متن تعزیه‌ها وجود دارد نام دستگاه‌ها، گوشه‌ها، زوایا و آهنگ‌ها نیست که در تار و پود اشعار و گفت‌وگوها نهفته است... لیکن به مواردی می‌پردازد و شاید مثال‌هایی می‌آورد که عموماً فاقد ارزش موسیقایی است...» و بعد اضافه کرده «... به نظر می‌رسد به جای آنکه مؤلف عنوان گوشه‌ها و پایه‌های آوازی و موسیقایی را از اهل فن بی‌پرسد، از زبان و به لفظ برخی از تعزیه‌خوانان ناآشنا به

علم موسیقی به ثبت و ضبط عنوان آواها همت گمارد... که در بین موسیقیدانان این‌گونه تقسیم‌بندی شناخته شده نیست. مضافاً به اینکه شیوه‌ی آوانویسی در قلمرو موسیقی تنها با نت‌نویسی میسر است. به صرف ثبت اشعار یک مجلس نمی‌توان ردیف آوازی آن را ضبط و ثبت کرد.»

اولاً: نام‌های آهنگ‌ها، نام‌هایی است که تعزیه‌خوانان آنها را به این نام می‌شناسند.

ثانیاً: این موسیقی‌دانان هستند که باید به آوانویسی آنها مبادرت کنند، مثلاً «چاووش خوانی» یا «لالایی» آهنگ‌هایی نیستند که برای موسیقی‌دانان ناآشنا باشند.

ثالثاً: من در عجبم که چرا ایشان در چاپ دفترهای تعزیه نه تنها به موسیقی آنها اشاره نکرده و توجه نداشته‌اند بلکه نام آنها را هم ننوشته‌اند ولی در مقام ایراد نسبت به نام آهنگ‌های این کتاب برآمده‌اند. اگر این ایراد عقیده شخصی خودشان است، چرا بدان عمل نکرده‌اند؟ ولی البته منکر نیستم که ضبط موسیقایی این نوارها بسیار مهم است و به گونه‌ای باید سامان پذیرد، هرچند ضبط موسیقایی آواهای خشن و اشتلم اشقیاخوانان عملی نیست.

در مورد بخش چهارم کتاب نوشته‌اند «... از قسمت‌های اصلی چاپ اول کتاب همایونی است...» که فراموش کرده‌اند که به نقد کتاب تعزیه در ایران (چاپ ۱۳۸۰) مشغولند. نه چاپ اول آن که در سال ۱۳۶۸ منتشر شده و نه کتاب تعزیه و تعزیه‌خوانی که در سال ۱۳۵۳؟؟؟ یافته است. بعد اضافه کرده‌اند: «... در این قسمت همایونی تعزیه‌های اصلی را یکصد و پنجاه مجلس شماره کرده (۳۴۹) حال آن که طبق برآورد نگارنده فهرست موضوعی نسخ تعزیه در کتابخانه واتیکان بیش از سیصد عنوان است.» که: اولاً، در کتاب تعزیه و تعزیه‌خوانی چاپ ۱۳۵۳

می‌پذیرفت از آن گذشته سیر تحول اسباب و ابزار و علائم عزاداری مسأله‌ای جدا از تعزیه است که آن هم به صورت دقیق به وسیله‌ی هیچ کس ضبط نشده و کاری است مهم و جداگانه. مسأله بسیار مهم‌تر اینکه من در کتاب تعزیه در ایران چه درباره‌ی وضع سیاسی و اجتماعی ایران و چه در نقل نوشته‌های سیاحان درباره‌ی عزاداری‌ها و تعزیه سالیان و تاریخ را هم به صورت هجری شمسی - هم هجری قمری و هم میلادی نوشته‌ام و اتفاقاً همه به دنبال هم و با در نظر گرفتن سیر تاریخی آنهاست تا از این راه به جایی که تعزیه‌خوانی مطرح شده دسترسی یابم. این نوشته‌ها کاملاً معتبرند و بالاخره همان طور که در کتاب «شیراز خاستگاه تعزیه» نوشته‌ام در دوران زندیه ضمن خاطرات فرانکلین آن را باز یافته‌ام و بعد ارایه و استمرار و تکامل تعزیه را با همان سیر تاریخی از سفرنامه‌ها نقل کرده‌ام و آقای فتحعلی بیگی نیز چه آسان از آن همه رنج و زحمت گذشته‌اند و اظهار نظر فرموده‌اند. «چنانکه اسناد و مدارک این بخش با چشم‌انداز تحلیل خاصی (که البته معلوم نیست مقصودشان از چشم‌انداز تحلیل خاص چیست؟) ابراز می‌شد بهتر بود تا اینکه تحت عنوان نظریه و تاریخ بریده‌های جداگانه‌ای از کتب مختلف گردآوری شود به گونه‌ای که خواننده بیشتر با قطعاتی از تاریخ‌های مختلف آشنا گردد که در آنها به تعزیه اشاره‌ای شده است.»

باید به عرض برسد که همین بریده‌های! به نظر ایشان جداگانه بوده که با زحمت زیاد و بررسی‌های مداوم فراچنگ آمده و در این کتاب به ترتیب توالی تاریخی نقل شده و امروزه تا حدی راه تحقیق در آن زمینه باز شده است. فراموش کرده‌اند که قبل از آن کس دیگری چنین نکرده و به فکرش نرسیده بود. فراموش کرده‌اند که حالا معما چو حل گشت، آسان شده است.

نوشته‌اند «یادداشت‌های مؤلف در این بخش (مراشدان بخش مورد بحث است) حول سه موضوع (بنای تکیه دولت - علاقه‌ی مردم به شبیه‌خوانی و نحوه‌ی اجرای تعزیه) دور می‌زند

بی‌آنکه به تفکیک به هریک از موضوعات مورد اشاره بپردازد. حال آن که جا داشت جهت تدوین بهتر و تفکیک مطالب، اطلاعات مربوط به هریک از موارد فوق جداگانه ثبت می‌شد؛ زیرا اغلب مورخان در نوشتن سفرنامه‌ی خود صرفاً به ثبت مشاهدات خود از تعزیه پرداخته‌اند تا اینکه بخواهند مطلبی در خصوص شیوه‌ی اجرای تعزیه یا محل و فلسفه‌ی پیدایش شبیه‌خوانی بنویسند...»

ابتدا معلوم نیست این تفکیک ذهنی را چگونه نویسنده پیش خود تصور کرده‌اند زیرا نه به مطلب نه به اصل موضوع دو نه متن و نه صفحه کتاب اشارتی ندارند. در ثانی دیده‌های سیاحان، ما را در نحوه‌ی اجرای مراسم کمک می‌کند و دریافت مردم از عزاداری‌ها و در کتاب هم به خاطر مشاهداتشان از کتاب و مطلبشان نام برده شده است و بس.

آخر اینکه مسلم است که یک جهانگرد که مدتی کوتاه به دیاری دیگر آمده و خاطرات روزانه‌اش را نوشته کاری به فلسفه تعزیه‌خوانی و غیره نداشته و نباید هم چنین انتظاری داشت. این در کنار هم قرار گرفتن خاطرات آنها در این کتاب است که راه را هموار ساخته است. نمی‌دانم چرا باید تفکیک شوند؟ من به زعم خود در طرح کتاب آنچه را که مهم‌تر تشخیص داده‌ام نوشته‌ام و به طرح و تدوین آن هم اعتقاد راسخ دارم. از آن گذشته تفکیکی در اسناد وجود نداشته است که من خود را ملزم به آن بدانم و هر مطلبی در جای خود، عنوان خود را داراست. از آن گذشته جای تأسف و تعجب دارد که نویسنده محترم نقد بدون توجه به شیرازه‌بندی فکری و ذهنی مؤلف و کتاب، آن هم در مورد مسأله‌ای که تا زمان انتشار آن کتاب در این زمینه کاری اساسی صورت نگرفته بوده اظهار نظر فرموده که «نقل از منابع مکتوب اعم از مقالات یا خاطرات و گفت‌وگوها و گزارشات چاپ شده در برخی از روزنامه‌ها آمده است که هریک جداگانه واجد ارزش است» ایشان فراموش کرده است که نقل هر نوشته‌ای و هر مطلبی از هر جایی صرفاً به ضرورت ایجاب صورت پذیرفته است، تا

سیر حرکت و صعود و نزول تعزیه از زوایا و با روایات گوناگون هر خواننده آشکار شود. اگر فقط یکی از آنها ذکر و نقل می‌شد چه ارزشی از نظر موضوع می‌توانست داشته باشد؟ و جز اطلاعی کور و بی‌سروته چه چیزی را عاید خواننده می‌کرد؟ و آقای فتحعلی بیگی ارزش یک نقل قول را چگونه در می‌یافت؟ زیرا چاپ سه چهار تعزیه نیست که آدم از دیگری اخذ کند و با حک و اصلاح یا بدون حک و اصلاح چاپ کند و از مزایای گوناگونش در

تشکیلات هنری و اداری بهره ببرد. در مورد بخش دوم (سخنانی چند پیرامون تعزیه) که از عنوان آن معلوم است مباحث گوناگونی را در برمی‌گیرد در مورد بحث «ارکان و عناصر سازنده و پردازنده تعزیه» نوشته‌اند که «چنان‌که در فهرست مطالب آمده مؤلف به برشمردن اهمیت و جایگاه عناصر و ارکان تعزیه می‌پردازد بی‌آنکه دلیل متقن و شاهد مثال معینی برای وجود عناصری چون سخنوری آورده شود» در این مورد عناصر و ارکان تعزیه که شامل مواردی چون شعر، موسیقی، نقالی و غیره به بحث کشیده شده، نوشته‌ی ایشان این طور القا می‌کند که همه موارد فاقد دلیل و مدرکند! عجبا که ایشان با این استدلال نه شعر نه موسیقی نه موارد دیگر و از جمله سخنوری را از ارکان تعزیه نمی‌دانند و برای اینکه نوشته شده مثلاً شعر از ارکان و عناصر تعزیه است مثال و دلیل خواسته‌اند؟ و اما در مورد سخنوری من عقیده دارم همان گفت‌وگوهایی که در سخنوری به صورت شعر بین طرفین صورت می‌گیرد نقشی اساسی در پرداخت و کمال تعزیه دارا بوده است و چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است.

پرسش و پاسخ‌ها، رد و بدل کردن اشیاء را من در به وجود آمدن تعزیه بی‌نهایت مؤثر و دخیل و حتی نفوذ سخنوری را در نضج آن مهم و از ارکان کار می‌دانم. ایشان در مورد ارکان و عناصر تعزیه نسبت به اینکه پرده‌خوانی از عناصر و ارکان تعزیه بوده نوشته‌اند، دلیلی وجود ندارد که من نیازی به ارائه دلیل نمی‌بینم. خود ایشان هم در نقد یک

است؟ و آنچنان نمی‌نوشتند که گویی ایرادی بر کتاب وارد است؟

در مورد تعزیه‌های آمده در کتاب که شامل دوازده مجلس است در مورد یکی از آنها نوشته‌اند «... تعزیه فصل و فتاح این مجلس مشابه مجلسی است که با همین نام در مجموعه نسخ تعزیه انتشارات سروش به اهتمام صالحی‌راد گردآوری و چاپ شده» که اولاً نام کتاب مورد نظر ایشان مجالس تعزیه است نه نسخ تعزیه. ثانیاً چه اشکالی دارد که در آن کتاب هم باشد، بالاخص که هر دو در سال ۱۳۸۰ منتشر شده‌اند. ثالثاً مقدمه هر دو جلد کتاب آقای صالحی‌راد از کتاب تعزیه در ایران چاپ ۱۳۶۸ (که آقای فتحعلی بیگی آن را ندیده‌اند) اخذ شده است. جالب این است که بیشتر مطالب مقدمه کتاب مجالس تعزیه بدون ذکر هیچ‌گونه مأخذ و منبعی عیناً از متن کتاب تعزیه در ایران گرفته شده و به هم الصاق و مونتاژ گردیده است، آن هم به نحوی که با مشقت بسیار من توانستم سطر به سطر آنها را از مقدمه ایشان در بیاورم. حتی خاطراتی را که من نوشته‌ام ایشان از زبان خودش نقل کرده است! و به سهولت می‌توانم این‌گونه دستبردها را در اختیار هرکسی بگذارم و عجباً که ایشان در مورد آن کتاب نه به این امر توجه داشت نه ایرادی به آن گرفته. حال چگونه چنین کتابی می‌تواند آن قدر معتبر باشد که آقای فتحعلی بیگی برای اعتبار بخشیدن به نقد و نوشته‌ی خود از آن سود جستند؟

در مورد تعزیه‌ها هم که خواسته‌اند وجه تمایز تعزیه‌ها را باید می‌نوشتیم اولاً کتاب «مجالس تعزیه» چرا از این باب به نظرشان ایرادی نداشته و معتبر است. ثانیاً من کراراً گفته و نوشته‌ام که من برترین و بهترین نسخه‌ی تعزیه را کامل‌ترین

آن‌ها می‌دانم. نسخه تعزیه مثل دیوان سعدی و حافظ نیست که اقدم نسخ برتر و معتبرتر باشد تعزیه هرچه کامل‌تر باشد ارزش بیشتری دارد و من با این عقیده تعزیه‌های برگزیده را در کتاب آورده‌ام.

باری سخن پایان گرفت ولی برای من یک سؤال باقی ماند و آن اینکه آیا کتابی با ۱۱۰۰ صفحه متن با ۱۵۲ گراور با موضوعاتی دربردارنده مطالب جدید و نو و با تحلیل‌های اجتماعی و سیاسی و با رنجی که سالیان دراز برای تألیف آن برده شده و جوایز متعددی را به خود اختصاص داده است و مفصل‌ترین و معتبرترین کتب در این زمینه از سوی صاحب‌نظران و پژوهشگران و استادان برجسته ایرانی و خارجی شناخته شده است، آیا هیچ‌گونه حسنی نداشته؟ و اگر ایشان اهمی عیوب آن را به زعم خود بیان کرده‌اند هیچ هنری از نظر کسی که مسؤلیت نمایش‌های آیینی و سنتی را داراست نداشته؟ و آیا باتوجه به این پاسخ‌ها که عرض شد برخورد ایشان با مسؤلیتی که داشته‌اند آیا مسؤولانه بوده؟

یکصد تعزیه معرفی شده و در چاپ کتاب تعزیه در ایران (۱۳۸۰) یکصد و پنجاه تا که نوشته‌ی ایشان مبهم است و در میان دو کتاب معلوم نیست نظرشان به کدام است!

ثانیاً، من در کتاب خود تعزیه‌ها را شماره نکرده‌ام بلکه معرفی کرده‌ام. شرح ماجرای یکصد و پنجاه تعزیه را با نام‌های متفاوت تعزیه‌ها ذکر کرده‌ام یعنی همه را دیده یا خوانده‌ام و خلاصه کرده‌ام که این کار شمارش تلقی نمی‌شود. ثالثاً در حدود چهل صفحه از کتاب به این امر اختصاص دارد که اسامی تعزیه‌ها هم به صورت الفبایی آورده شده است. (ص ۳۴۹ تا ۳۸۹)

رابعاً در مورد نسخه‌های واتیکان، این نسخ برای اولین بار در کتاب تعزیه و تعزیه‌خوانی (چاپ ۱۳۵۳) به وسیله همین مؤلف معرفی شد و نمونه داده شد. ادعای اینکه سیصد نسخه در آنجاست زمانی معتبر است که با دلیل و برهان همراه باشد زیرا نه اسامی سیصد تعزیه را داده‌اند و نه خود در واتیکان آنها را دیده و در موردشان تحقیق کرده‌اند. اگر بنا بر این باشد که همه نسخ واتیکان بررسی نشده باشد ادعای آقای فتحعلی بیگی فاقد ارزش و اعتبار علمی و پژوهشی است. در مورد عکس‌های کتاب نیز باز نوشته‌اند «...عکس‌های چاپ شده در این قسمت اغلب همان عکس‌هایی است که در چاپ اول کتاب که با عنوان تعزیه و تعزیه‌خوانی منتشر گردیده‌اند...» که خود از سوی نمودار این است که ایشان چاپ اول «تعزیه در ایران» را ندیده‌اند و از دیگر سو به فرض که تعدادی از عکس‌ها قبلاً چاپ شده باشد ایرادی وجود ندارد. به علاوه در این چاپ در حدود ۱۱۵ عکس و گراور چاپ شده است که با ۵۳ گراور

تعزیه و تعزیه‌خوانی! قابل مقایسه نیست! و از اینکه نام چند تن از صاحبان عکس را برده‌اند باید ممنون بود زیرا در جهت تکمیل مندرجات کتاب است.

در مورد نسخه نوشته‌اند: «...همایونی در این قسمت نسخه را این‌گونه تعریف می‌نماید «... نسخه که در لغت به معنی نوشته و نوشته شده است، اصطلاحاً در دو مورد به کار می‌رود یکی کاغذ بلند طومارمانندی است به عرض تقریبی ده سانتی‌متر و طول آن بستگی دارد به متنی که روی آن نوشته شده و به صورت لوله درآمده (۳۹۰)» و بعد اضافه کرده‌اند «به توضیح آقای همایونی باید افزود طریقه‌ی نسخه‌نویسی که به شکل طومار لوله شده نگهداری می‌شود خاص منطقه فارس (شیراز) است...» و بعد «... نسخه‌های تهران قدیم با قطع بزرگ تقریباً ۱۵\*۲۰ سانتی‌متر تهیه می‌شده و گاه یک نسخه در چند قسمت بود...»

آقای فتحعلی بیگی با وجودی که متوجه شده‌اند که من دو نوع نسخه معرفی کرده‌ام و حتی دو مورد را هم نوشته‌اند، ولی فقط به ذکر و توضیح یکی از آنها پرداخته‌اند و بعد هم تکمله‌ای بر آن نگاشته‌اند. ایشان اگر دقیقاً این فصل را خوانده بودند و به مورد دوم رسیده بودند ملاحظه می‌کردند که در کتاب تعزیه در ایران نوشته شده «... قبل از اینکه نسخه‌های تعزیه به روی کاغذهای جداگانه با تعیین نقش و فهرست هریک نوشته شود دفترچه‌های بیاض مانندی وجود داشته که همه‌ی اشعار یک تعزیه در آن بوده و هر بیاض شامل چندین تعزیه بوده است. شاید این شیوه نگارش به وسیله تعزیه‌گویان و نوحه‌سرایان به وجود آمده که شکل ظاهری نوشتن آنها نیز به

بیاض‌های دعا و ذکر مصیبت بی‌شبهت نباشد و هر تعزیه‌خوانی نسخه‌ی خود را گم کند با مراجعه‌ی به آن مشکلس حل شود و شعر خود را بازیابد. این بیاض‌ها که معمولاً جلد چرمی دارند به صورت دفترچه‌هایی هستند به طول تقریبی ۲۰ تا ۲۵ سانتی‌متر و عرض ۱۰ تا ۱۵ سانتی‌متر که از ته به صورت عرضی به هم دوخته شده و خطوط آن چپ و راست و از بالا به پایین و از پایین به بالاست...» که اولاً علاوه بر توضیحات بالا گراور چند بیاض هم در صفحات ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ آمده است که شاید ملاحظه فرموده‌اند.

ثانیاً طول و عرض این بیاض‌ها حسب نوشته در متن کتاب درست به همان اندازه است که در مورد نسخه‌های تهران به وسیله‌ی آقای فتحعلی بیگی عنوان شده‌اند. اگر این بحث را دقیقاً خوانده بودند متوجه می‌شدند و قطعاً جای ایرادی نبود، زیرا نقل و معرفی یک نوع از نسخ و نه هر دو نوع آن اشکال اساسی بر نقد ایشان است. در مورد فهرست وسائل و ابزار که در کتاب از صفحه ۴۴۷ تا ۴۵۸ به صورت دقیق الفبایی آمده نوشته‌اند که الزاماً متعلق به یک مجلس تعزیه نیست بلکه به فراخور حال و ضرورت در هر مجلسی اسباب‌چینی می‌کنند... البته من قصد و غرض ایشان را از این توضیح نفهمیدم زیرا این امر به صورت دقیق در ص ۴۵۳ به این صورت نوشته شده «... البته همه‌ی این وسائل در یک تعزیه مورد استفاده نیست بلکه در هر تعزیه برخی از این ابزار و آلات باتوجه به حوادث و قهرمانان و نیاز بدان‌ها و موضوع تعزیه مورد استفاده قرار می‌گیرند...» و آیا بهتر نبود که نویسنده‌ی محترم نقد حداقل اشاره می‌کردند که در خود کتاب بدین نکته اشاره شده